

درس يازدهم

متن عربى

الشك فى الشرطية

٣- كنا نفترض سابقا الشك فى جزئية شىء للواجب، و الآن نفترض الشك فى شرطية شىء له، كما لو احتمال اشتراط الصلاة بإيقاعها فى المسجد، و المناسب هو البراءة أيضاً، لأن مرجع الشرط الشرعى -كما تقدم- إلى تخصيص الواجب بحصة خاصة، بمعنى تعلّق الأمر بالفعل و بالتقييد، و هذا معناه أن الشك فى الشرطية يرجع إلى العلم بذات الفعل و الشك فى إعتبار التقييد، فتجرى البراءة عنه

و المورد فى الحقيقة ليس من العلم الإجمالى المنجز، لأنه دوران بين الأقل و الأكثر بالنسبة إلى مقدار الذى أوجبه المولى، و ليس دوراناً بين المتباينين ليحصل العلم الإجمالى و يمتنع جريان البراءة.

و قد يفصل بين أن يكون الشرط محتملاً بلحاظ المتعلق و بين كونه محتملاً بلحاظ الموضوع، أعنى متعلق المتعلق، فالمتعلق فى خطاب «أعتق رقبة» هو العتق، و الموضوع هو الرقبة، و الشك تارة يكون فى إعتبار الدعاء عند العتق كقيد فى الواجب، و أخرى فى كون الإيمان قيداً فى الرقبة.

و فى الحالة الاولى تجرى البراءة، لأن مرجع الشك فيها إلى الشك فى تقيّد الواجب بالدعاء، أو بالاحرى إلى الشك فى تعلق الأمر بالدعاء فتجرى البراءة عنه. و فى الحالة الثانية لا تجرى البراءة، لأن قيديّة الإيمان للرقبة لا تعنى الأمر بالتقييد المذكور، لوضوح أن جعل الرقبة مؤمنة ليس متعلقاً للوجوب -فإن الوجوب متعلق بالعتق دون الرقبة أو جعلها مؤمنة- بل قد لا يكون تحت الاختيار اصلاً، فلا يكون الشك فى القيدية المذكورة راجعاً إلى الشك فى وجوب التقييد لتجرى البراءة عنه.

و فيه: أن تقييد الرقبة بالإيمان -على تقدير إعتباره- و إن لم يكن متعلقاً للأمر، إلا أن تقييد العتق بإيمان الرقبة متعلق للأمر، فالشك فى قيديّة الإيمان شك فى تقييد العتق بإيمان الرقبة، و حيث إنه تقييد داخل تحت إختيار المكلف و يعقل تعلّق الوجوب به، فتجرى البراءة عنه عند الشك فى وجوبه.

الدوران بين التعيين و التخيير

۴. قد يدور أمر الواجب الواحد بين التعيين و التخيير سواء كان التخيير المحتمل عقلياً أو شرعياً.

مثال الأول: ما لو علم بوجود مردّد بين تعلّقه بأكرام زيد كيف اتفق أو بحصة منه، أعنى إهداء كتاب له مثلاً.

و مثال الثاني: ما لو علم في باب الكفارة بوجود مردّد بين كونه متعلّقاً بإحدى الخصال الثلاث أو بالعتق خاصة.

و في مثله يلاحظ أن العنوان الذي تعلّق به الوجوب -أعنى الإكرام و الإهداء- مردّد بين عنوانين متباينين رغم أن

بينهما من حيث الصدق الخارجى عموماً و خصوصاً مطلقاً، و حيث إن الوجوب يتعلّق بالعناوين أمكن دعوى

ثبوت العلم الإجمالى بوجود أحد العنوانين المتباينين، فالعلم الإجمالى بالوجوب ثابت إذن، و لكنه مع ذلك

للإهداء تجرى في ترك الجامع رأساً فهو ترخيص في المخالفة القطعية، و الأصل لا يجرى لإثبات ذلك، و إن

أريد بها إثبات أن تارك الجامع رأساً فهو ترخيص في المخالفة القطعية، و الأصل لا يجرى لإثبات ذلك، و إن

أريد بها إثبات أن تارك الجامع رأساً لا يكون مستحقاً للعقاب من ناحية ترك الوجوب التخييري، بل من جهة

ترك الوجوب التعييني فهو لغو، إذ أى أثر لإثبات أن الاستحقاق هو من هذه الجهة دون تلك بعد الجزم بأصل

الاستحقاق.^۱

توضیح و شرح فارسی

در درس سابق بیان کردیم که برخی از موارد در اینکه آیا مجرای قاعده برائت است یا مجرای قاعده اشتغال میان اصولیون اختلاف است. دو مورد را بیان کردیم، اینک در ادامه و در این درس دو مورد دیگر را نیز مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

• حالت شک در مقید بودن واجب به یک شرط یا عدم مقید بودن آن

در مورد سابق، بحث در جزء مشکوک بود، و اینک لازم است پیرامون شرط مشکوک نیز بحث کنیم. توضیح آنکه، گاهی مکلف یقین دارد که تکلیفی به گردن او آمده است، اما نمی داند آیا این تکلیف نسبت به فلان شرط مطلق است، یا مقید بوده و باید تکلیف را مقید به آن شرط انجام دهد؟ مثلاً فرض کنیم، مکلف نذر کرده دو رکعت نماز بخواند، لکن کیفیت نذر را فراموش کرده است. در نتیجه می داند خواندن نماز بر او واجب است، اما نمی داند آیا شرط اتیان این نماز، این بوده که آن را در مسجد بجا آورد، یا اینکه نماز مقید به چنین شرطی نبوده و لذا در هر جایی که مایل بود می تواند آن را اتیان کند؟ در رابطه با این مورد (شرط مشکوک) دو دیدگاه مطرح است؛

^۱ . هذا التوجيه لعدم جريان الأصل المذكور بغير ما جاء في الحلقة الثالثة، فإنه ذكر أن إجراء إذا كان للتأمين من ترك الأعم بالأخص فهو غير معقول، و إذا كان للتأمين منه عند عدم الإتيان به فهو مخالفة قطعية لا يجرى الأصل للتأمين عنها.

دیدگاه اول

این مورد، از موارد منجزیت علم اجمالی خارج بوده، و از موارد براءت شرعیه است. لذا مکلف می‌تواند نسبت به شرط مشکوک، براءت جاری نماید. در نتیجه در مثال مذکور نماز را اگر در مسجد نیز نخواند، کافی است. **دلیل:** شرط و یا قید شرعی را باید مولا در واجب لحاظ کند. بنابراین زمانی که نسبت به یک شرط یا قید شک داریم، معنایش این است که نمی‌دانیم شارع مقدس چنین شرطی را برای تکلیف قرار داده است یا خیر؟ پس نسبت به اصل تکلیف یقین داریم که شارع آن را جعل کرده است، اما نسبت به قید آن شک داریم. بنابراین می‌توانیم نسبت به شرط مشکوک براءت جاری نمائیم.

حاصل آنکه مورد شک در شرطیت، از موارد علم اجمالی منجز نیست؛ بلکه از موارد اقل و اکثر خواهد بود. به این بیان که مکلف مردد است آیا تکلیف اقل (واجب بدون قید)، یا تکلیف اکثر (واجب به همراه قید)، به گردنش آمده است. در این جا به مقدار اقل، علم تفصیلی دارد و در مقدار (قید و شرط اضافی)، شک بدوی. پس نسبت به آن قید اضافی می‌تواند براءت جاری کند.

دیدگاه دوم

باید بین مواردی که شرط مشکوک، شرط حکم است و مواردی که شرط مشکوک شرط موضوع است، تفصیل قائل شد. به این بیان که اگر شرط مشکوک شرط حکم (امر)، باشد می‌توان براءت جاری کرد. اما اگر شرط مشکوک شرط موضوع باشد، مجرای اصالت الاشتغال است و باید احتیاط کرد. یعنی آن شرط را نیز اتیان نمود.

مثلاً، فرض کنیم مکلف یقین دارد که مولا فرموده «اعتق رقبة». که در اینجا وجوب عتق، حکم و به بیان دیگر متعلق امر است، و رقبه، موضوع و به بیان دیگر متعلق حکم است. حال مکلف یقین دارد که عتق رقبه بر او واجب است. اما؛

الف. شک دارد که آیا عتق، مقید به دعا کردن است یا مقید به چنین شرطی نیست. در این حالت، شرط مشکوک، شرط حکم (متعلق امر)، خواهد بود. این قسم مجرای براءت است. زیرا در این حالت مکلف می‌داند مولا واجب (عتق رقبه) را، در حق او منجز کرده است، اما نمی‌داند آیا این واجب مقید به قید دعا کردن شده یا خیر؟ در این حالت نسبت به اصل واجب علم تفصیلی دارد، اما نسبت به وجوب قید شک دارد، لذا می‌تواند براءت جاری کند و واجب را بدون قید (دعا کردن)، بجا آورد.

ب. شک دارد که آیا رقبه مقید است به این که مؤمنه باشد، یا چنین قیدی ندارد. در این حالت شک در شرط مشکوک، شک در شرط موضوع (متعلق حکم)، خواهد بود. این قسم مجرای اصالت الاشتغال است. زیرا در این قسم، شک در قید ایمان برای رقبه، شک در وجوب قید نیست. زیرا ایمان برای رقبه، از جمله قیودی نیست که شارع بخواهد آن را جعل کند یا نکند، زیرا گفتیم که شرط واجب این است که مقدور مکلف باشد، و ایجاد ایمان برای رقبه مقدور مکلف نیست، پس امر شارع هم به آن تعلق نمی‌گیرد. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که شک داریم مولا قید ایمان را برای رقبه جعل کرده یا خیر، و در نتیجه بتوانیم نسبت به آن براءت جاری می‌کنیم.

اشکال شهید صدر

صورت دوم هم مجرای براءت است. زیرا در این صورت رقبه مقید به ایمان نیست. تا بگوئیم این صورت مجرای براءت نیست. به بیان دیگر شارع نگفته رقبه به قید ایمان را در خارج به وجود آورد. بلکه شارع عتق را مقید کرده به ایمان رقبه. بنابراین در این قسم دوم نتیجه این گونه می شود که مکلف می داند واجبی به گردنش آمده (عتق رقبه)، اما نمی داند که آیا این واجب مقید به قید ایمان شده یا مطلق است. بنابراین نسبت به اصل عتق رقبه علم تفصیلی دارد و نسبت به اینکه متعلق عتق، باید رقبه مؤمنه باشد، شک بدوی دارد. در نتیجه می تواند براءت جاری نماید. و لذا مکلف مختار خواهد بود که رقبه مؤمنه را آزاد کند یا رقبه غیر مؤمنه.

• حالت دوران واجب بین تعیین و تخییر

مورد دیگری که لازم است بحث کنیم که آیا داخل در قاعده براءت شرعیه خواهد بود، یا داخل در قاعده منجزیت علم اجمالی (الصالت الاشتغال)، این است که، مکلف یقین دارد واجبی به گردنش آمده لکن شک دارد که آیا این واجب، یک واجب تعیینی است و لذا باید صرفاً همین واجب را انجام دهد، یا خیر، واجب تخییری بوده و لذا می تواند هر کدام از مصادیق آن واجب را انجام دهد.

شهید صدر برای این مورد، دو نوع تخییر در واجب را بیان می کنند:

مثال ۱. مکلف می داند واجبی به گردنش آمده (اکرام زید)، لکن نمی داند که آیا این واجب به صورت تخییری است (یعنی اکرام زید به هر نحو که باشد بر او واجب است)، یا واجب تعیینی است (یعنی اکرام زید فقط با هدیه دادن کتاب بر او واجب است).

مثال ۲. مکلف می داند واجبی به گردنش آمده (کفاره دادن)، لکن نمی داند این واجب به صورت تعیینی است (یعنی فقط عتق رقبه بر او واجب است) یا به صورت تخییری است (یعنی هر کدام از عتق رقبه، یا شصت روز روزه، یا سیر کردن شصت فقیر، را می تواند اتیان کند).
نکته!

تخییری بودن واجب در مثال اول، یک تخییر عقلی است. یعنی شارع مصادیق متعدد اکرام را بیان نکرده، و لکن از آنجا که اکرام دارای مصادیق متعددی است (سلام کردن، به عیادت رفتن، هدیه دادن، و...) لذا عقل نسبت به مصادیق واجب، تخییر جاری می کند. لکن در مثال دوم تخییری بودن واجب یک تخییر شرعی است، یعنی خود شارع مستقیماً برای واجب چند مصداق را بیان کرده و فرموده مکلف در اتیان هر کدام مخیر است.

دیدگاه شهید صدر در مورد دوران واجب، بین تعیینی و تخییری بودن

شهید صدر می فرماید: این قسم هم مجرای براءت شرعیه است. یعنی مکلف می تواند نسبت به تعیینی بودن واجب، براءت جاری نماید و در نتیجه در مقام عمل هر کدام از مصادیق واجب را اتیان نماید.

لازم به ذکر است که اگر چه این قسم مجرای اصالت البرائه شد، لکن نسبت به سه مورد قبلی این تفاوت را دارد که در اینجا بر خلاف آن سه مورد قبلی، دوران امر بین متباینین است. زیرا اگر چه واجب تخییری و تعیینی در مصداق، عموم خصوص مطلق هستند، و لذا می توان گفت رابطه اقل و اکثر دارند، لکن از آنجا که عنوان واجب تخییری با عنوان واجب تعیینی متفاوت است، و امر مولا صرفاً بر روی عناوین می رود نه

مصادیق، لذا می‌توان گفت در این قسم بین اطراف علم اجمالی تباین وجود دارد. بنابراین سزاوار بود که در این مورد، بگوییم علم اجمالی منجز شده و باید مکلف احتیاط کند.

لکن مشکلی که در این مورد باعث شد، نتوانیم قاعده منجزیت علم اجمالی و در نتیجه اصالت الاشتغال را جاری نمائیم این بود که در این مورد، شرط سوم منجزیت علم اجمالی، محقق نیست. لذا در اینجا (دوران واجب بین تعیین و تخییر) نیز، حکم به جریان براءت شرعی نمودیم.

توضیح اینکه، شرط سوم برای منجزیت علم اجمالی این بود که، اگر هر یک از اطراف علم اجمالی را مستقلاً در نظر بگیریم، اجرای براءت شرعی در آن بلامانع باشد. و این شرط در محل بحث ما وجود ندارد. بنابراین علم اجمالی منجز نبوده، و می‌توان براءت جاری کرد.

زیرا علم اجمالی در محل بحث ما دو طرف دارد؛ الف. تخییری بودن واجب ب. تعیینی بودن واجب. و چنانکه بیان کردیم، شرط سوم منجزیت علم اجمالی این بود که اگر هر طرف را مستقلاً در نظر بگیریم، براءت در هر طرف، معارض با طرف دیگر باشد، یعنی در مثال ما اصل براءت در طرف تخییری بودن، معارض باشد با اصل براءت در طرف تعیینی بودن. و حال آنکه اصل براءت در طرف تخییری بودن جاری نمی‌شود، لذا در جانب تعیینی بودن واجب، براءت شرعی جاری می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که واجب، تعیینی نیست.

علت اینکه براءت در جانب تخییری بودن واجب جاری نمی‌شود این است که اگر جانب تخییری بودن واجب را مستقلاً در نظر بگیریم، هدف از اجرای براءت از تخییری بودن، دو چیز می‌تواند باشد؛

الف. بگوییم قدر جامع (کفاره) بر مکلف واجب نیست. و براءت از قدر جامع جاری کنیم و نتیجه بگیریم، هیچ تکلیفی مکلف ندارد. این لازمه اش مخالفت قطعیه است، زیرا یقین داریم تکلیفی بر مکلف آمده است.

ب. بگوئیم مکلف با ترک قدر جامع از ناحیه واجب تخییری عذاب نمی‌شود. این نتیجه لغو است. زیرا وقتی مکلف یقین دارد که قدر جامع بر او واجب است و اگر آن را ترک کند، مخالفت قطعیه پیش می‌آید و در نتیجه مستحق عذاب خواهد چه ثمره‌ای دارد اگر بگوئیم به خاطر ترک واجب تخییری ایمن از عذاب است؟؟! بنابراین از آنجا که امکان براءت از جانب تخییری بودن واجب نیست، پس در جانب تعیینی بودن واجب براءت جاری می‌کنیم و این براءت معارضی هم نخواهد داشت.